

به نام خدا

منولوگ نمایشی

سکوت گرد ۱،۳

پویا پیرحسینلو / زیر نظر استاد محمد رضایی راد

مردی حدوداً شصت ساله، با موهای سفید کوتاه و سیمبیل سفید پرروی یک تخت، مقابل تماشاگران نشسته است. به سختی نفس می‌کشد. بسیار لاغر و نحیف است. تنگی نفس‌اش در طول نمایش به چشم می‌آید.

«تکه تکه و کاملاً منقطع حرف می‌زند، نیازی نیست هر جمله کامل ادا شود. سکوت‌ها چون صحنه پایانی به شکل ویران‌کننده‌ای بین جملات را پر می‌کنند.»

خب ... ممنون که از راه‌های دور از کل اروپا ... محبت داشتید... من اصلاً راضی نبودم که ... ، به خاطر من ... ، (سکوت) خب من هم خیلی دوست دارم بتونم اروپا یک کنسرت ... (سکوت) این چند روز یک درگیری دارم که ترجیح می‌دم ... وقت ملاقات هم به هر حال بیمارستان اینجا مقرراتی داره که ... (سکوت) حتماً، حتماً، خیلی ممنون که ... بله جراحی فرداست...، بله جراحی فرداست...، بله جراحی فرداست...، بله جراحی فرداست...، بله جراحی فرداست... (سکوت) **میشه با هم پیچ نکنید؟** (سکوت) اگر بتونم این چند ساعتی که وقت دارم تا جراحی فردا، یک چیزی هست توی ذهنم که اگر بشه ... (سکوت) ممنونم، خیلی ممنون که این همه راه ... (سکوت) **میشه لطفاً پیچ نکنید؟** ... به هر حال وقت ملاقات هم تموم شده بیمارستان هم مقرراتی داره که ... **میشه با هم پیچ نکنید؟** صداتون میره توی هم ... میشه لطفاً... متوجه حرف زدتون نیستم ... میشه واضح تر حرف بزنید ... میشه، میشه لطفاً ... صداتونو ... صداتون ... میشه لطفاً ... صداتون من رو اذیت می‌کنه ... (فریاد می‌زند) **میشه پیچ نکنید؟**

از جایش بلند می‌شود. سکوت می‌شود. زیر لب واژه‌ها را پس و پیش می‌کند و زمزمه می‌کند.

می‌شناسد آن نهان بین نهانان،

جور دیده مردمان را ...

ر مینور، نه، دو مینور

جور دیده مردمان را ...

مردمان را ... جور دیده ..

ریتم رو رو سه-چهار نگه میدارم، می‌کشمش بالا

جور دیده مردمان را ...

با صدای هر دم آمین ... آمین ...

آمین ...

هر کودوم از آمین‌ها انگار که باید ضربه بزنه، انگار که ناقوس کلیساست.

هوم ... هوم ... هوم ...

با صدای هر دم آمین گفتنش،

آمین ... آمین ...

آمین ...

سرفه‌های پشت سر همش، شعر را قطع می‌کند.

کی اومدی تو؟ اصلاً حواسم نبود، توی خودم بودم، داشتم شعر زمزمه میکردم... نه، اصلاً متوجه صدای در نشدم... نه اصلاً... خیلی وقته اومدی؟ خب یه چیزی می‌گفتی. معطل شدی. نه این طور هم نیست ...

می‌خندد، خنده‌اش گم می‌شود در صدای سرفه‌هایش.

دیوونه‌ها همیشه دارن با خودشون حرف می‌زنن! یک ملودی تازه است. خیلی سال پیش یک بار توی ذهنم بود، وسط یکی از کاست‌های پینک فلوید ضبطش کرده بودم. شما فرانسوی‌ها اصلاً پینگ فلوید گوش می‌دید؟ از زبون یک مرغه، نه اینکه مثل مرغ سحر گنج قفس باشه، نه، مرغیه که پر میکشه تا دور. اون موقع، همون سال‌ها سر و کلش پیدا شده بود ولی انگار درست نشسته بود، پرواز کرده بود دور، تا امروز.

من سالهاست همین طورم. تنها که باشم ذهنم به هزار جور می‌چرخه تا بالاخره اون چیزی که توی ذهنم اومده شروع کنه به خوندن. شروع که می‌شه خودت می‌دونی قراره چی بشه. تمام این سال‌ها همین طور بوده، وقتی چیزی که می‌خوام میشه، وقتی می‌فهمم داره بهترین چیزی میشه که تا حالا ساختم و خوندم، تمام پوست بدنم یخ می‌کنه. نفسم جا میاد، انگار یک دونه از اون نفس‌های عمیق می‌تونم بکشم. انگار یک تکیه از «سین» سکوت همه‌ی این سال‌ها «صات» صدا شده. بعدش به خودم میگم نکنه مثل امیدهای سیاه اون روزها باشه... نمی‌فهمی چی می‌گم؟ (می‌خندد) حالا خوبه تو انگلیسی بلدی بر عکس اون یکی‌ها همیشه حداقل باهات حرف زد.

آره خوبم. فقط یک کم گیجم، سرم سنگینه. شما پرستارها فقط بلیدید فشار بگیرید؟ لازم نیست آخه. مال این چیزهایی که بهم می‌دید... نفس‌ام هم مثل همیشه. (می‌خندد) اگر درست میومد که اینجا اسیر شماها نبودم.

از ته نفس می‌کشد.

چی کار داری می‌کنی؟ امروز نیازی به مورفین نیست. مورفین نزن لطفاً. توهم مورفین اذیتم می‌کنه، (می‌خندد) توهم مورفین می‌برتم دهه ۵۰. اولین باری که امتحانش کردم. روزهایی که انگار تاریخ داشت صفر می‌شد، تا صبح خوابیدیم، هیچ کودوم، سپیده که زد، اسفند بردش براشون و همون روز پخش شد. بعد (سکوت) چند سال سکوت. چند سال سکوت. (سکوت) چند سال سکوت.

الان نه، مورفین نزن. (سکوت) لطفاً. می‌خوام قبل از بیهوشی این رو تمومش کنم. هیچان دارم. انگار سال‌هاست بالای سرم مرغ آمین داشته می‌گشته که امروز بشینه. با دکتر، خودم صحبت می‌کنم. درد؟ درد که چه ربطی داره، درد پای ثابت همیشگیه. مهم نیست، یک شب، تحملش می‌کنم. این رو که می‌زنی به هم می‌ریزتم. گوش کن دختر جان...

مورفین که می‌زنی، این چیزهایی که ... چیزهایی که می‌ریزی ... این چیزهایی ... این ... این چیزهایی ... این ها ... این که ... من ... زیر لب که حرف می‌زنی خوب نمیشنوم. ... صدات ریز می‌شه توی هوا، این که می‌گید ... میپیچه توی گوشم. خیلی خوب ... من خیلی خوب نمی‌فهمم، من خودم بهش ... صدات ... صدات یک کم ...

پیانو ها می‌زنن، کلاویه‌ها بالا و پایین می‌رن. پدال هاشون پایین و بالا می‌رن. صداشون بالا و پایین میره، هوا و آسمون پر میشه از صدای زیر و بم پیانو ها که توی هم میرن. هیسسسس ... هیسسسس ... هیسسسس ...

چند لحظه سکوت چشم هایش را باز می‌کند.

شروع می‌کند به حاضر شدن و پوشیدن لباس سبز. شاید!

صبح شده؟ چه قدر زود صبح شد. پلک‌هام رو روی هم نذاشته صبح شد. باشه، یک لحظه که صبر کنی حاضر می‌شم. باز خوبه تو شیفتی. خوبه برخلاف اون یکی همکارات و اون دکتر بد اونوقتون میشه چهار کلمه انگلیسی باهات حرف زد. حرف تکراری.

ولی حرف تکراری حسابی. از اون حرف‌هایی که میشه تا همیشه گفتشون.

کاش تو فارسی می‌دونستی،

همین الان، مرغ آمینم روی هواست، مرغ آمین اگر بود، نشسته بود روی قفس مرغ سحر «با صدای هر دم آمین گفتنش» مرغ سحر مم بال می‌کشید، «مرغک پر بسته ز کنج قفس درآ، نغمه آزادی نوع بشر سرا» (سلفه میکند / سکوت) می فهمی؟ سال‌های سال مجبور بودم صدام رو توی خونه روی نوار کاست ضبط کنم و برای خودم پخش کنم و باز روش یک قطعه جدید ضبط کنم. همین مرغ آمینی که الان از عشق نشستنش کل دیشب رو بیدار بودم. کل دیشب رو بیدار بودم؟ همین رو وسط یک کاست پینک فلوید ضبط کرده بودم. شما فرانسوی ها هم پینک فلوید دوست دارید؟ سوال تکراری گفتنش چه اشکال داره، شاید یک بار جواب تازه دادی. گفتم اتفاقاً دیشب توی ماشین یکی از دوستانم، خیلی هم اتفاقی، گوش کردم، دوست داشتیم.

می‌دونی الان می‌تونم مرغ آمین رو رو هوا بنویسیم. همه‌ی این سال‌ها انگار روی هوا نت نوشتیم، چون یک آوازه خون ساکت بودم. یک سکوت لای فریاد یک بوف سیاه شوم. ولی الان دیگه می‌شه خوند، همینکه که می‌گم نیومدم اینجا که به سکوت تن بدم.

شدیداً سرفه می‌کند.

سینه‌ام یک کم درد می‌کنه،

از ته نفس می‌کشد

نفسم و مجبورم از ته بکشم که باز شه. نمی‌شه. می‌دونی، نفسم فقط به مرغ آمینم باز میشه.

« مرغ آمین را زبان، با درد مردم می‌گشاید ...

باید بم ترش کنم، انگار دو دیز، سی، لا .

بانگ بر می‌دارد،

« آمین ...

این جارو می‌تونم بکشمش. بکشمش رو بلندش کنم.

باد پایان رنجهای خلق را با جانسان در کین ...

در شبی اینگونه با بیدادش آیین.

با کجی آوردهاشان شوم

باکجی آوردهاشان زشت

انگار کسی وارد می‌شود. در این قسمت بعد از هر جمله مکث می‌کند، انگار منتظر است برایش ترجمه شود.

Bonjour

je vais bien merci

je suis prêt

بگو، بگو همین قدر بلام.

می‌خندد.

بگو آماده آماده‌ام. چرا آماده نیاشم.

بگو، بگو من هنرمند مهمی‌ام توی ایران، ولی فکر نکنم اون خیلی پزشک مهمی باشه توی فرانسه.

بگو، بگو آخرین ترانه نه، ترانه آخر.

La dernière chanson

این‌ها خیلی با هم فرق دارن. اتفاقاً دارم روش کار می‌کنم. روی ترانه آخرم، البته اگه تو خراب کاری نکنی و نشه آخرین ترانه‌ام. (می‌خندد)

بگو، بگو تو این بیمارستان شما یک پیانوی زوار در رفته هم پیدا نمیشه؟ نه؟

بگو، بگو، ترانه آخر که مرغ آمینمه، بگو هنوز روی هواست. هنوز نشسته. دم دم‌های نشسته. نمی‌تونم برآش بخونمش. داره می‌شینه، بگو میشینیه. بگو، بگو تقصیر این مورفین کوفتی دیشبه، نبود تموم شده بود. (می‌خندد) بگو البته اگر اسفند بود کمک می‌کرد شاید تموم شده بود.

(می‌خندد)، معلومه که نمی‌فهمه، بگو، بگو هیچی داره شوخی می‌کنه.

بگو باشه، بگو این آخرین نجوام بود قبل از سکوت، بعدش تا سال‌ها همش سکوت بود...

من و تو

خم نه و درهم نه و کم هم نه، که می‌باید با هم باشیم!

من و تو حق داریم

در شب این جنبش نبض آدم باشیم!

شدیدا سرفه می کند.

نه پوران لازم نیست تو داخل بمونی. اصلا نمیزارن که داخل اتاق عمل کسی بمونه. همینم که اومدی تو من رو ببینی تقصیر (می خندد) لطف یاشاره. آره آره لحظه های آخرشه. فکر کنم دیگه آماده است. امروز چندمه؟ ۳۱ شهریور.

تموم میشه. فقط لحظه پایانش مونده. قبل از اینکه بیهوش بشم تموم میشه. نمی خوام به پاییز بکشم. مرغ آمین مرغ پاییزی نیست. بهوش میام، میریم خونه یاشار. مرغ آمینرو می شونم برات، بهتر از هر چیزی که تا الان ساختم.

نه، تو باهاش صحبت کن ولی بگو من خودم هم فردا بهش زنگ می زنم، سالنش مهمه. تو پول بلیط و تعدادش و این ها رو باهاش چک کن. سه شب اگر باشه، پول بیمارستان رو میشه باهاش داد، میدونم یاشار کلش رو حساب کرده، ولی من نمی تونم قبول کنم، قبلا دربارش حرف زدیم، کل پولش رو میدیم بعد بر می گردیم تهران. مرغ آمین رو هم توش می خونم. نه پوران. آب که از گوشه ی چشمت می چکه من اذیتم. خوب باش. همه ی این سال ها به سکوت تن دادم که الان بخونم. دیگه به هیچ سکوتی تن نمی دم. بهت قول می دم.

چند نفس عمیق می کشد.

(سکوت / پلک می زند) آره، من آمادم.

رگ؟ معلومه توی دستم رگ ندارم. برای دست ها من رگی نمونده دیگه. می تونن برن سراغ پاهام. بهش بگو، بگو اگر توی دستم رگ مونده بود که تا آخرش ادامه داده بودم. آره بهش بگو پس خیلی شانس اوومردم که همون ۲۰ سال پیش آخرین رگم هم گم شد.

(می خندد) معلومه که اون ها نمی فهمن.

چه قدر طول می کشه تا بیهوش بشم؟

خوبه که وقت هست ...

میگه تکرار کن هر چی می گم. میگه dix

dix

سرم، سرم پر از صداست. پر از «میم» مرغ آمین. پر از «آ» و «میم» و «ی» و «نون».

پر از «آ»، پر از «آ» انقدر که همه جا رو پر می کنه. می پیچه توی گوشم. همه جا پر از «آ و الف» میشه، صدای آ پر می کنه هوا رو ... صدای پیانو میاد،

خود پیانو ها راه میان، بالا و پایین می شن، صداشون و نت هاشون همه جا رو پر می کنه،

پلک هام روی هم بلند و کوتاه می شن،

میگه neuf

Neuf ... neuf

اسفندیار بیا تو ... بیا نزدیک ...

می‌خندی اسفند، میگی چی شده پیر مرد، نفست چرا در نمیاد

(می‌خندد، خنده هایش گم می‌شود لای صدای سرفه -

هایش)

صبحی که وحدت رو بردی برای پخش یادته، چشم‌هاش از ذوق خیس بود، و سکوت و سکوت و سکوت، تو که رفتی، بی خبر از پیرمرد، ولی من مرغ سحر رو خوندم بالاخره. شرح هجرانش رو مختصر کرد، ولی این فرق داره، اسفند، این مرغ آمینه، زبان از درد مردم ...

هuit میگه

Huit huit huit

می‌گم، لام-لام-لام لام-لام-لام لام-لام-لام لام-لام-لام لام-لام

لب‌هات رو روی هم فشار می‌دی

هوم، هووووم، هو هو هو هو هو هو هو هو هو هو

می‌گی بکشش، بکشش و بعد روی یه حرف وسط متوقفش کن، میگی یک گام بیارش بالا، ته صدات رو بهم کن، می‌گی سی دیز.

آم،میین آم،من آم،من

می‌گم نه اسفندیار، اینجا نه،

دور می‌رده، نه مثل بوف سیاه، مثل مرغ آمین، خوده مرغ آمین...

sept میگه

Sept... Sept... Sept.... Sept....

اسفند ببین

بالا می‌ره، جمع می‌شه، تو نون، باید بکشمش بالا، نون آمین باید روی آسمون بره

six میگه

Six ... six Six Six ...six

دور می‌گردد،

می‌گریزد شب،

صبح می‌آید.

میگه cinq

Cinq Cinq Cinq Cinq Cinq Cinq

مرغ آمین گوی

آم، میننننننننن

آم، میننننننننن

میگه quatre

Quatre... quatre... quatre... quatre... quatre... quatre... quatre...

دکتر یه پیانو توی اینجا ... یه پیانوی زوار ... یک ...

یاشار یه پیانوی ... یه پیانوی ... خدایا یه پیانوی ...

میگه trois

Trois... Trois... Trois... Trois... Trois... Trois... Trois... Trois...

چشم‌هام رو که باز کنم برات می‌نوازمش، می‌خونمش. مرغ آمینم نشست بالاخره.

میگه deux

Deux... Deux... Deux... Deux... Deux... Deux... Deux... Deux... Deux...

تموم شد. بالاخره تموم شد.

الان دیگه همش توی ذهنمه، می‌تونم بخونمش. می‌تونم که پروازش بدم.

میگه Un

...Un ...Un ...Un ...Un ...Un ...Un ...Un ...Un ...Un ...Un

از روی تخت پا می‌شم، میشینم پشت پیانو سفید بزرگم. دست هام رو باز می‌کنم،

میام که پروازش بدم،

دستم رو محکم فشار می‌دم، دو دیز، سی، لا،

دستم قفل می‌شه روی کلاویه

هوا پر از «ی» میشه. پر از «ک» میشه.

بوف سیاه شوم میاد، هیس می‌کشه،

هیسیسیسیسیسیسیسی «س» میاد پر می‌کنه هوا رو ... هوا پر از «س» میشه ...

«س» همه‌ی هوا رو پر می‌کنه

سکوت پر میشه ...

توی سکوت غرق می‌شم.

سکوت هوا رو پر می‌کنه ...

سکوت سینه‌ام رو پر می‌کنه ...

سکوت گلوم رو پر می‌کنه ...

سکوت صدای نوت کشیده شده پیانو رو پر می‌کنه ...

نه، نه، نه ... اگر بهوش بیام ... ، (سکوت) بهوش میام برات می‌خونمش ...

س سکوت گلوم رو پر می‌کنه ...

اگر بهوش میومدم برات می‌خوندمش ...

س سکوت گلوم رو پر می‌کنه ...